



درس تفسیر سوره مبارکه فصلت - جلسه ۱۴

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملى دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ﴾ (۲۶) فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَ  
لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۷) ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ  
(۲۸) ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (۲۸) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا  
الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ (۲۹)﴾

سرّ دستور کفار به ممانعت از رسیدن صدای قرآن به گوش مردم

چون سوره مبارکه «فصلت» در مکه نازل شد و عناصر محوری مطالب سور مکی اصول دین و بخش کلی اخلاق و فقه و حقوق است؛ لذا گاهی از مسئله توحید، گاهی از وحی و نبوت و بخشی هم درباره معاد صحبت به میان می‌آید و همچنین خطوط جامع و کلی اخلاق و حقوق را هم بیان می‌کند. در بخش‌های قبلی آیات قرآن به صورت صریح مطرح شد که فرمود: ﴿تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup> که اوایل این سوره درباره عظمت وحی و حقانیت وحی است. در بخش‌های دیگر که از توحید و معاد سخن به میان آمده است، دوباره به همان صدر سوره برمی‌گردد، فرمودند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ﴾؛ آنها

در برابر تحدّی ماندند و استدلال‌های قرآن را نتوانستند جواب دهند که شبهات آنها را قرآن پاسخ داد؛ وقتی دستشان تهی شد - هنوز در مکه جا برای جنگ نبود - دستور دادند که شما با هیاهو و هوچی‌گری<sup>۱</sup> نگذارید سخنان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) به گوش مردم برسد و مردم سخنان آن حضرت را بشنوند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ﴾؛ نه خودتان گوش دهید و نه اجازه دهید که دیگران گوش دهند، ﴿وَالْعَوَا فِيهِ﴾؛ با لغو و هیاهو و سروصدا جلوی نشر معارف قرآن کریم را بگیرید، شاید که زمینه پیروزی شما را فراهم کند؛ برای اینکه از نظر تحدّی نتوانستید و از نظر اشکالات همه شبهات شما پاسخ داده شد و همه سخنان قرآن کریم را هم حق یافتید که دیگر نمی‌توانستید باطل کنید، پس جلوی پیشرفت قرآن را با هیاهو بگیرید: ﴿وَالْعَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

#### وعده خدا به چشاندن عذاب به کفار و به مقصد نرسیدن آنان

این راه را ذات اقدس الهی فرمود به جایی نمی‌رسد: ﴿فَلَنَذِقَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا﴾؛ ما در برابر این کارها چیزهایی به آنها می‌چشانیم و چیزهایی را هم اینها در قیامت می‌نوشند و شرب می‌کنند. «ذُقْ» که آن چشیدن اندک است، عذاب شدید خواهد بود؛ چه رسد به «شُرْب» که ﴿يَشْوِي الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا﴾<sup>۲</sup> است. آن چیزی را که باید بنوشند - نه بچشند - همین که نزدیک دهان و صورت اینها آمده است، از شدت حرارت و اینکه از بس گدازنده است، پوست صورت آنها می‌ریزد، این برای «شُرْب» آنهاست! آن «ذُقْ» آنها که چشیدن و اندک هست، عذاب شدید است!

۱. لغت‌نامه دهخدا؛ هوچی: [هُو] آنکه عوام را اغوا کند، در ظاهر برای منافع آنان و در باطن برای سود خود.

- هوچی بازی: سر و صدای بیهوده به راه انداختن برای سود خود.

- هوچی‌گری: هوچی بازی.

۲. سوره کهف، آیه ۲۹.

عذاب شدید کفار، پیامد انکار مهم‌ترین نعمت‌های الهی

﴿فَلَنَذِقَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ ما آنها را با آن مهم‌ترین گناه‌شان به

کیفر می‌کشیم، البته گناهان دیگر حساب خاص خودش را دارد؛ ولی این چنین نیست که ما از مهم‌ترین گناه آنها

صرف نظر کنیم ﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ و این همان جزای دشمنان الهی است که آتش است!

در بخش‌های قبلی فرمود که ﴿أَعْدَاءُ اللَّهِ﴾ این چنین می‌گویند؛ آیه نوزده سوره مبارکه «فصلت» این بود: ﴿وَوَ

يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾، الآن هم می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ

جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ﴾، تمام این سخت‌گیری‌ها برای این است که اینها در برابر مهم‌ترین نعمت‌های الهی

کفران نعمت کردند.

تبیین سرانکار کفار با توجه به أحسن بودن آفرینش انسان

قرآن کریم می‌فرماید که ما کلّ نظام را به «أحسن وجه» خلق کردیم: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾<sup>۱</sup> و همه

اینها را به عنوان «مأثده» و سفره الهی پهن کردیم تا مهمان دعوت کنیم و مهمان ما جامعه انسانیت است؛ آسمان را

با همه منظومه‌های شمسی و راه شیری خلق کردیم؛ زمین را با همه کوه‌ها و دریاها و معادن آفریدیم، بعد انسان را

خلق کردیم که از این منابع آسمانی و زمینی بهره‌برد و انسان را هم زیبا آفریدیم، برای اینکه تمام آنچه را که او در

درون ساختار خود لازم دارد ما به او دادیم. انسان چون متفکر و مختار است و عالمانه زندگی می‌کند، ما به او

چراغ عقل دادیم که او «حق و باطل» را، «صدق و کذب» را، «خیر و شر» را و «حسن و قبیح» را تشخیص دهد؛

ولی او نباید فتیله این چراغ را پایین بکشد، این چراغ را باید روشن نگه‌دارد! این يك؛ به او قدرت عمل و

فعالیت و کوشش دادیم که برابر آنچه را که عقل فهمید عمل کند، این دو؛ برای او يك نیروی قضایی و داوری و يك

گُرسی قضا قرار دادیم که بین قانون عقلی و اجرائیات او تطبیق کند، اگر برابر آن قانون عقلی عمل کرده است او را تشویق کند تا او را مسرور و خوشحال شود و اگر آنچه را که اجرا کرده است، مطابق با ره آورد عقل نباشد او را سرزنش و توبیخ کند تا تکرار نکند که این همان «نفس لوّامه» است؛ در درون انسان این حقیقت و این سه کرسی نصب شده است. آنهایی که آمدند گفتند تمدّن هر مملکت به این سه قوّه است و قوا باید تفکیک شود، ظاهراً آن را از ساختار خلقت انسان گرفتند؛ گفتند انسان يك قوّه مقننه می خواهد، يك قوّه مجریه می خواهد و يك قوّه قضائیه هم می خواهد؛ قوّه مقننه می خواهد تا برای جامعه قانون ترسیم کند که چه کار کند و چه کار نکند؛ قوّه مجریه می خواهد، چون اگر خود قوّه مقننه خودش قانون گذار باشد و خودش عمل کند، دیگر قانون گذار خوبی نخواهد بود، چون چیزی تصویب می کند که میل خود او باشد؛ لذا حتماً مجری باید غیر از مقنّن و مقنّن هم غیر از مجری باشد. برای اینکه يك دآوری عادلانه و عاقلانه در يك تمدّن شکل بگیرد، دستگاه قضا را اختراع کردند که دستگاه قضا اشراف کامل نسبت به قوانین مقننه دارد و همچنین اشراف کامل نسبت به اجرائیات قوّه مجریه دارد که اینها را با هم تطبیق می کند؛ اگر آن قوانین و اجرائیات بد نبودند که کاری ندارد و اگر بد بودند، جا برای محاکمه و تنبیه و امثال آن است. این سه قوّه که برای هر تمدّنی مطرح است و از دیرزمان - حداقل چهار هزار سال - سابقه دارد، این سه قوّه را گفتند از همین ساختار درونی انسان گرفتند که خدای سبحان انسان را با این سه قوّه آفرید؛ به او عقل داده است که ﴿فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾<sup>۱</sup> که می داند چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است؛ البته اندکی از معارف را به او داد و بقیه را از راه وحی تأمین کرد و همچنین از راه ولایت و نبوّت و رسالت انبیا و اولیا (علیهم السلام) تتمیم کرده است که فرمود: ﴿اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾<sup>۲</sup> و مانند آن که این برای قوّه

۱. سوره شمس، آیه ۸.

۲. سوره مائده، آیه ۳.

تقنین است؛ قوهٔ اجرائیه هم دارد، برای اینکه بشر زندگی می‌کند و باید برابر آن قوه‌ای که تشخیص داده است؛ یعنی قوهٔ تقنین، اجرا کند؛ کرسی قضا و داوری را هم در کنار آنها به عنوان نفس لوّامه گذاشت که درون آنها را سرزنش کند. مستحضریک انسان در اوایل امر اگر اشتباهی کرد که حقّی را باطل کرد و باطلی را حق کرد، شب خوابش نمی‌برد، چه کسی مزاحم اوست؟ در درون مرتب به او فشار می‌آورد که چرا این کار را کردی؟! گاهی هم به فشارهای سنگین‌تر منتهی می‌شود؛ مثلاً ایست قلبی دامن‌گیر او می‌شود یا اگر کسی کار خوبی انجام داد و در امتحان موفق شد یا خدمات خوبی کرد، مشکل مسکین و بیماری را حل کرد بسیار خوشحال است! چه کسی او را در درون تشویق می‌کند؟ در دستگاه درون ما هم قوهٔ ترغیبی و تشویقی هست و هم قوهٔ ترهیبی و تخویفی به نام دستگاه قضا هست که این سه را ذات اقدس الهی زیبا، محکم، متقن و عادل آفرید.

### عداوت ابتدایی نداشتن دشمنان درونی و ناتوانی دشمن بیرونی انسان

فرمود من انسان را برای رسیدن به مقصد آفریدم، همه کارهای او را هم فراهم کردم، برای تتمیم این کار و تکمیل اینها انبیا را هم فرستادم. دشمن درونی از اول عداوتی ندارد! شهوت و غضب هر چه می‌خواهند از راه حلال فراهم است؛ غضب که حرام نمی‌خواهد، شهوت که حرام نمی‌خواهد، هر چه می‌طلبند حلال آن فراهم است! برای اینکه این شخص بیراهه برود، ابلیس اینها را استخدام می‌کند و این قوا را جابه‌جا می‌کند؛ گفت تمام سعی و کوشش من این است که ﴿فَلْيَغْيِرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>؛ این مسیر را من عوض می‌کنم، جابه‌جا می‌کنم که حق را به جای باطل و باطل را به جای حق، زشت را به جای زیبا و زیبا را به جای زشت و امثال آن جابه‌جا می‌کنم؛ من این کارها را می‌کنم! ﴿وَلَا ضِلَّيْلَهُمْ وَلَا لَمُنِّيَّهُمْ وَلَا لَمْرَبَّهُمْ﴾<sup>۲</sup> تا ﴿فَلْيَغْيِرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾؛ این تغییر، تغییر ساختار و زیرساخت‌های

۱. سوره نساء، آیه ۱۱۹.

۲. سوره نساء، آیه ۱۱۹.

اصلی نیست، چون زیرساخت‌های اصلی ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> هرگز عوض نمی‌شود؛ ولی ممکن است اینها را بر اساس ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾<sup>۲</sup> زنده به گور کند؛ ولی اینها را از بین نمی‌برد، بلکه اغراض و غرایز را کنار می‌زند، این عقلی که چراغ درون اوست را در بین این اغراض و غرایز دفن می‌کند، يك مُشت اغراض و غرایز روی آن می‌ریزد، این بیچاره در زیر هست و نَفْس نَفْس زنان دارد زندگی می‌کند، طوری که صدای او به گوش انسان نمی‌رسد؛ فطرت و عقل عوض نمی‌شود، در قیامت که این اغراض و غرایز رخت بربست ظهور می‌کند؛ از بین نمی‌رود، چون ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾؛ ولی دفن می‌شود، زیر این خاک‌ها و آوارهای غرایز و اغراض صدایش به گوش کسی نمی‌رسد.

#### تغییر خلقت، انتخاب خود انسان و زمینه‌ساز عذاب

وقتی ﴿فَلْيُعِزَّنْ خَلْقَ اللَّهِ﴾ شد، آن‌گاه ذات اقدس الهی به او کیفر می‌دهد. می‌فرماید وقتی ما این همه زیبایی‌ها را به او دادیم، بهترین انسان‌ها را برای هدایت او فرستادیم، روشن‌ترین چراغ‌ها را در درون و بیرون او نگه داشتیم، این حرف انبیا و اولیا را گوش نداد و به دنبال شیطنت شیاطین رفت، ما هم سعی می‌کنیم رفقای بد از انس و جن را دامن‌گیر او کنیم، البته اختیار او همچنان محفوظ است، ﴿وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ﴾ که رفقای بد، در مسافرتی، در بوستانی یا در مهمانی، چند رفیق بد دامن‌گیر او خواهند شد؛ البته رفقای بد هم او را وسوسه می‌کنند، همین! اختیار او همچنان محفوظ است. شیاطین جن از درون و شیاطین انس از بیرون او را وسوسه می‌کنند؛ این شیاطین جن و شیاطین انس که ﴿قَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ﴾ او را در راه باطل کمک می‌کنند؛ ولی همچنان حرف انبیا و اولیا هست و تا آخرین لحظه او را دعوت می‌کنند. چنین آدمی وقتی در قیامت گرفتار شعله دوزخ شد - آیه ۲۹ محلّ بحث -

۱. سوره روم، آیه ۳۰.

۲. سوره شمس، آیه ۱۰.

می‌گوید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ ضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ﴾؛

عرض می‌کنند خدایا این «قُرَنَاءِ سُوء»، این «شیاطین الإنس و الجن» و این رفقای بد را به ما نشان دهید تا ما اینها را زیر پایمان له کنیم که جواب مبسوط آن در سوره مبارکه «اعراف» گذشت، که اولاً اینها تقصیر ندارند و ثانیاً مهم‌ترین دشمن شما شیطان است<sup>۱</sup> که در آن محکمه عدل الهی به شما می‌گوید من کاری نکردم! من دعوت کردم، می‌خواستید نیابید! این همه دعوت‌نامه‌های انبیا آمد، صحف آسمانی دعوت‌نامه است! هر آیه‌ای از آیات قرآن دعوت‌نامه است! می‌خواستید حرف انبیا را گوش دهید! من سلطه‌ای بر شما ندارم ﴿فَلَا تُلْهُمُونِي وَلَوْ مَوَا أَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۲</sup>، برای اینکه من گفتم بیایید، شما هم آمدید؛ انبیا هم فرمودند بیایید، شما می‌خواستید آن‌جا بروید!

### میل انسان به گناه با تغییر خلقت الهی با انتخاب بد

در سوره مبارکه «نساء» اصل تغییر خلقت مطرح شده است؛ اما تغییر خلقت نه به آن صورت که وضع زیرساخت فطرت عوض شود، چون آن ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ است؛ آیه ۱۱۹ سوره مبارکه «نساء» این است: ﴿وَلَا ضَلَالَتُهُمْ وَلَا مَنِيَّتُهُمْ وَلَا مَرْتَبُهُمْ فَلْيَبْتَئِكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْتَبُهُمْ فَلْيَعْيُرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾؛ اینها کاملاً عوض می‌کنند! اگر کار بدی کردند دیگر وجدان، نفس لوّامه یا چیزی از درون آنها را سرزنش نمی‌کنند و اگر کار خوبی کردند هم گاهی پشیمان می‌شوند که ما مالمان را تلف کردیم، ﴿فَلْيَعْيُرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا﴾؛ اینها که خلق الهی، یعنی آن خاصیت اصلی را از دست داده‌اند، آن‌گاه ذات اقدس الهی می‌فرماید که ما هرگز آن قدرت اصلی را عوض نمی‌کنیم، مگر اینکه اینها خلق الهی را تغییر دهند که ﴿فَلْيَعْيُرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾ شود؛ اگر اینها آن کار را کردند که خودشان به سوء اختیار خودشان خلق الهی را تغییر دادند، ما هم ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا

۱. سوره اعراف، آیه ۱۶: ﴿قَالَ قِيمَا أُغْوِيَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

۲. سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

بِقَوْمٍ حَتَّى يُعْزِرُوا مَا بَأْنُسِهِمْ<sup>۱</sup> که هم در سوره مبارکه «انفال» و هم در سوره مبارکه «رعد» هست؛ منتها در سوره «انفال» آیه ۵۳ به این صورت است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعْزِرُوا مَا بَأْنُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾، مشابه این مضمون در سوره مبارکه «رعد» هم هست؛ آیه یازده سوره «رعد» این است: ﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُعْزِرُوا مَا بَأْنُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾، آن وقت تغییر خلقت هم از همین راه است که انسان میل به گناه پیدا می‌کند، البته این میل به گناه، يك میل کاذب است؛ مثل انسان بیمار که میل به ناپرهیزی دارد، وگرنه ذات اقدس الهی «بالذات» اینها را سالم و صالح آفرید و برای کار خیر هم آفرید! اینکه فرمود: ﴿مَا خَلَقْتُ﴾<sup>۲</sup> مگر اینکه عبادت کنند؛ یعنی گرایش اولیه اینها این است! مثل اینکه گرایش اولی بدن سلامت است؛ حالا کسی ناپرهیزی کرد و معتاد شد. اول خدا طوری اینها را آفرید که يك مختصر غذای مسموم در اینها اثر سوء می‌گذاشت و اینها بالا می‌آوردند، معلوم می‌شود که مزاج نمی‌پذیرد. چرا يك مختصر غذا همین که مسموم باشد و انسان به يك كودك یا نوجوان دهد بالا می‌آورد؟ برای اینکه دستگاه گوارش روده و معده مثل تُنگ خالی نیست که هر چه بدهی جا بگیرد، این حرفی برای گفتن دارد و می‌گوید من فقط غذای سالم را جا می‌دهم و ناسالم را بالا می‌آورم. همین کسی که اگر يك مختصر غذای مسموم و غذای مانده را به او می‌دادی بالا می‌آورد، کم‌کم به جایی می‌رسد که از سمّ مثل عسل لذت می‌برد و می‌شود معتاد! این طور است! در طبیعت این طور است! روده و معده این طور است! در درون ما هم همین طور است! چرا يك كودك که بخواهد دروغ بگوید زبان او می‌گیرد و صورتش سرخ می‌شود؟ برای اینکه او با دروغ آشنا نیست، ساختار بدن او حق و صدق است؛ اگر بار اول بخواهد دروغ بگوید دستپاچه می‌شود،

۱. سوره رعد، آیه ۱۱.

۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾.



صورتش سرخ می‌شود و زبانش می‌گیرد، بعد مثل بلبل دروغ می‌گوید؛ این اعتیاد عوض کردن تغییر خلقت است، نه تغییر خلقت به این معنا که اصل فطرت را از او بگیرند، اصل فطرت سر جای خود محفوظ است.

### فرافکنی تبهکاران جهنمی با تقاضای ملاقات و کیفر وسوسه‌گران سوء

فرمود آن وقت اینها که به جهنم افتادند می‌گویند خدایا این جن و انس بد که وسوسه می‌کردند را نشانمان بده تا ما اینها را زیر پایمان له کنیم: ﴿أَرَأَيْتُمُ الَّذِينَ﴾ که ﴿أَضَلَّانَا﴾، ﴿نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا﴾، چون ذات اقدس الهی قبلاً فرمود: ﴿وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ﴾ که این «قُرَنَاءُ سُوء» را ایشان می‌خواهند کیفر دهند. در سوره مبارکه «اعراف» این صحنه و ماجرا گذشت، در سوره مبارکه «سبا» گذشت که عده‌ای از عده دیگر گلایه دارند می‌گویند شما باعث شدید که ما دوزخی شدیم؛ چه در سوره «اعراف» و چه در سوره «سبا» این مشاجره مطرح شد؛ در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۳۸ این است: ﴿قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ﴾.

### مضاعف بودن عذاب تابع و متبوع پاسخ خدای سبحان به تبهکاران

آن‌گاه ذات اقدس الهی می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ که مبسوطاً این بحث گذشت؛ هم تابع ظلم او دو برابر است و هم مظلوم؛ هم تابع عذاب او دو برابر است و هم مظلوم؛ اما آن متبوع دو گناه کرده، چون خودش بیراهه رفته و عده‌ای را هم با تبلیغ سوء ترغیب کرده که به بیراهه بروند و همچنین تابع دو گناه کرده است: یکی ارتکاب اصل معصیت و دومی هم بستن دَرَبِ غدیر و گشودن دَرَبِ سقیفه! چون فرمود شما ما را خانه‌نشین کردید! اگر رهبران الهی را اینها ترك نمی‌کردند که گرفتار جامعه سوء نمی‌شدند! فرمود: ﴿لِكُلِّ ضِعْفٌ﴾، مگر شما رهبران الهی نداشتید؟! شما دو معصیت کردید ﴿لِكُلِّ ضِعْفٌ﴾؛ ولی آن را حساب نمی‌کنید، این موارد در سوره مبارکه

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۰۶؛ «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَوْ لَأَنَّ بَنِي أُمِّيَّةَ وَجَدُوا مَنْ يَكْتُمُ لَهُمْ الْفِتْنَةَ وَيَقَاتِلُ عَنْهُمْ وَيَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَّا سَلَبُونَا حَقَّنًا وَ...».

«اعراف» بود. در سوره مبارکه «سبا» هم این گفتگو مبسوطاً گذشت؛ یعنی آیه ۳۱ به بعد سوره مبارکه «سبا»

فرمود: ﴿قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا أَ تَخُنْ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ﴾<sup>۱</sup> که

مبسوطاً آیات سوره مبارکه «سبا»، نظیر آیات سوره مبارکه «اعراف» گذشت که تکرار نکنیم؛ لذا این جا ذات

اقدس الهی در برابر حرف آنها که گفت: ﴿رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ

الْأَسْفَلِينَ﴾ چیزی را در پاسخ به اینها بیان نفرمود، برای اینکه چند بار این مطرح شد.

### ضرورت معرفت‌شناسی صحیح در بهره‌مندی از ساختار خلقت انسان

مطلب مهم آن است که این ساختار درونی به «أحسن وجه» خلق شده است و خدای سبحان ما را امین این

ساختار قرار داد. ما برای اینکه خودمان و جهان را بشناسیم، باید يك معرفت‌شناسی درست داشته باشیم. مهم‌ترین

کار انبیا(علیهم السلام) که فرمود اینها ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾، يك؛ ﴿وَالْحِكْمَةَ﴾، دو؛ ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾،<sup>۲</sup> سه؛ ﴿وَعَلَّمَكَ مَا

لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ﴾<sup>۳</sup> چهار، کارشان فرهنگ‌سازی است؛ اما اساس کار این است که به ما بفهمانند شما با يك سلسله امور

اعتباری رابطه دارید که هیچ واقعی ندارند، بلکه يك سلسله امور حقیقی در کار است که با آنها مرتبط هستید؛ اگر

می‌خواهید عالم شوید، باید با امور حقیقی رابطه داشته باشید، وگرنه با قرارداد و اعتبار و اینها کسی علم پیدا

نمی‌کند.

### هشدار درباره تفکیک اعتباریات از حقایق نظام أحسن هستی

بارها به عرضتان رسید که فرمودند شما در دنیا زندگی نکنید! اگر روی زمین زندگی کنید، زیر آسمان زندگی

کنید، با آب و هوا ارتباط داشته باشید، با دریا و صحرا و درخت ارتباط داشته باشید، اینها حقایق خارجی هستند؛

۱. سوره سبا، آیه ۳۲.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۳. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

اگر بخواهید معدن‌شناس باشید، دریا‌شناس باشید، هواشناس باشید، زمین‌شناس باشید و زمان‌شناس باشید واقعیت است؛ اما اگر بخواهید بازی کنید و به دنبال بازیگران حرکت کنید، علم به دست نمی‌آورد! فرمود دنیا پنج بخش دارد: ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَتُهُ وَتَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ وَتَكَاتُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾<sup>۱</sup> که همه اینها عناوین اعتباری است، يك؛ عناوین اعتباری واقعیت ندارد، دو؛ اگر کسی در این فضا زندگی کند، در جهان‌بینی گرفتار سفسطه می‌شود، سه؛ در معرفت‌شناسی شکاک می‌شود، چهار؛ سرانجام عوام می‌میرد، پنج؛ اگر کسی در دنیا زندگی کند، ممکن نیست باسواد شود، چون این‌جا بازیگری است و در بازیگری علم، واقعیّت و حقیقت نیست؛ انسان خودش و جهان را می‌بازد. الآن شما فرض کنید انسانی از همان نوجوانی در بازی افتاد، این شخص تا وقتی هم که پیشکسوت شود، در قرارداد و اعتبار است؛ عناوین اعتباری هیچ واقعیّتی ندارد! طول و عرض دروازه باید این مقدار باشد، طول و عرض زمین بازی این مقدار باید باشد، زمان بازی باید نود دقیقه باشد، اینها همان قوانین اعتباری است و اینها که واقعیّتی ندارد، چون اینها را طور دیگر می‌شود تنظیم کرد. اگر کسی با عناوین اعتباری است - چه در بخش بازی‌ها و چه در بخش بازیگری‌های سیاسی و اجتماعی - اگر در پاپ و امثال پاپ است، به دنبال اعظم می‌گردد تا اینکه پاپ اعظم می‌شود؛ در حوزه‌هاست، به دنبال «آیت عظمی» می‌گردد، اینها به جایی نمی‌رسند! حواستان جمع باشد! چون اینها علم نیست، واقعیّت نیست، قرارداد و اعتبار است.

### بهره‌مندی از هدایت‌های انبیا مشروط به دوری از اعتباریات در زندگی

فرمود ما آمدیم به شما حکمت یاد دهیم، شما را عالمتان کنیم، به این شرط که شما روی زمین زندگی کنید، زیر شمس و قمر زندگی کنید، با آب زندگی کنید، زیرا آب واقعیت دارد، دریا واقعیت دارد، حیوان واقعیت دارد، درخت واقعیت دارد، ستاره واقعیت دارد، زمین و دریا و معدن واقعیت دارد، با اینها زندگی کنید! اینها حقایق خارجی و

آیات الهی هستند، بهره ببرید، بهره دهید و با اینها زندگی کنید! اگر با من و مای اعتباری که من باید بالا بنشینم، من باید اول بروم و نام مرا باید ببرند، با اینها زندگی کنید، اینها سواد نیست، بلکه اینها وهم است؛ اگر بخواهید با این سرمایه جهان‌بین باشید، سوفیست<sup>۱</sup> می‌شوید؛ بخواهید معرفت‌شناس شوید، شکاک می‌شوید که چیزی به دست نمی‌آورید.

### علّت اصرار قرآن و اهل بیت بر فاصله گرفتن از دنیاگرایی

شما می‌بینید که در این زمینه آیات قرآن فراوان بوده و هر سخنی که اهل بیت (علیهم السلام) گفتند، گفتند دنیا این است! این مسائل انرژی هسته‌ای و امثال آن را يك جوان بعد از ده - پانزده سال درس خواندن می‌فهمد، چه اینکه به لطف الهی فهمیدند؛ اما مسئله «الدنيا ما هي؟» بازی یعنی چه؟ عناوین یعنی چه؟ اینها با ما چه می‌کنند؟ اینها مشکل است، اینها علم اساسی است! اینها نیامدند به ما بگویند که يك چیزی که بدلی است را ما به شما یاد دهیم، اینها خیلی آسان است! الآن چرا اینها مشکلات اساسی دارند؟ چطور می‌شود کشوری که خود را حاکم می‌داند، ولیّ حرمین می‌داند و در منطقه خود را مقتدر می‌داند، علناً و در روز روشن به يك کشور اسلامی حمله می‌کند، چرا؟ آن آمریکا که الآن قد کشیده و قدّ آن از دیگران بلندتر است - بارها به عرض شما رسید - صدای آن بلندتر است، درست می‌گوید که قدّ آن بلندتر است؛ اما زیر پای او هفتاد میلیون قبر است! اینها هفتاد میلیون قربانیان جنگ جهانی اول و دوم را کُشتند، کُشتند، تپّه شد و بالا رفتند؛ اینها تمدن آوردند؟! علم آوردند؟! مگر اینها

۱. لغت‌نامه دهخدا؛ سوفسطایی: [ف] سوفسطائی، سوفسطایان، استاد، دانشور زبردست. کسی که در امور زندگی هوشمند و زیرک است، خردمند. در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد جماعتی از اهل نظر در یونان پیدا شدند که جستجوی کشف حقیقت را ضروری نمی‌دانستند، بلکه آموزگاری فنون را بر عهده گرفته، شاگردان خویش را در فن جدل و مناظره ماهر می‌ساختند تا در هر مقام خاصه در مورد مشاجرات سیاسی بتوانند بر خصم غالب شوند؛ این جماعت بواسطهٔ تتبع و تبحر در فنون مختلف که لازمهٔ معلمی بود به سوفستس معروف شدند و چون برای غلبه بر مدعی در مباحثه به هر وسیله متشبهت بودند، لفظ سوفیستس که ما آن را سوفسطایی گوئیم عَلم شد برای کسانی که بجدل می‌پردازند و شیوهٔ ایشان سفسطه نامیده شده است.

يك روستايياني قبل از كشف كريستف كلمب<sup>۱</sup> نبودند؟! اگر چند ايراني و غير ايراني را شما از آمريكا برداري او چه چيزي دارد؟ خودشان ابن سينا داشتند؟ مولوي داشتند؟ ابن هيثم داشتند؟ ابوريحان بيروني داشتند؟ خوارزمي داشتند؟ چه چيزي داشتند؟ اگر قبل از كشف كريستف كلمب را بررسي كنيد، چند روستايي بيشتري نبودند! الان كه قد آنها بلند است، هفتاد ميليون قبر زير پايشان هست، اينها را چه كسي كشته است؟ محصول جنگ جهاني اول و دوم همين هفتاد ميليون است! حداقل آن هفتاد ميليون است، بيشتري از آن را هم گفتند! اينها كشتند و كشتند، الان روي تلّ قبرها قد آنها بلند است! آن وقت هم مرتب گزينه نظامي، گزينه تحريم و مانند آن حرفشان است. اگر كسي واقعاً با حقيقت زندگي كند، اين ملت‌ها هرگز اجازه نمي‌دهد - از دولت‌ها توقعي نيست - اين ملت‌ها اجازه نمي‌دهند كه اينها روي قبر هفتاد ميليون بروند و اَلدُّرْم و بُلدُرْم بخوانند، انبيا براي اين آمدند! حالا روشن شد كه چرا اصرار انبيا اين است كه از دنيا فاصله بگيريد. روي زمين زندگي كنيد، با آب زندگي كنيد، نه با من و ما! اين هيچ اعتباري ندارد! ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَتُهُمْ وَتَفَاخُرُ بَيْنَكُمْ وَتَكَاتُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ اين همه اصرار در آيات - گاهي اين پنج مورد را در دو مورد خلاصه مي‌كند -

### هشدار قرآن به خالي بودن دست انسان در آخر عمر با دنياگرابي

فرمود اصلاً دست اينها خالي است! چرا؟! در سوره مباركه «نور» گذشت كه اينها به دنبال سراب مي‌آيند: ﴿إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا﴾<sup>۲</sup> آخرهاي عمر مي‌بينند كه دستشان خالي است. درست است كه در فلان كار پيشكسوت شدند و جلسه توديع و معارفه هم دارند و چند لوح هم به آنها دادند؛ اما وقتي مانند اينها را به خانه سالمندان بردند دستشان خالي است، پژمرده هستند و در و ديوار را نگاه مي‌كنند، حرفي براي گفتن ندارند! واقعاً ﴿إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ

۱. كريستف كلمب (كريستوبال كلُن) سوداگر و دريانشور اهل جُئوا در ايتاليا بود كه بر حسب اتفاق قاره آمريكا را كشف كرد. او كه از طرف پادشاهي كاستيل (بخشي از اسپانيا) مأموريت داشت تا راهي از سمت غرب به سوي هندوستان پيابد، در سال ۱۴۹۲ ميلادي با سه كشتي از عرض اقيانوس اطلس گذشت؛ اما به جاي آسيا به آمريكا رسيد. كلمب هرگز ندانست كه قاره‌اي ناشناخته را كشف کرده است.

۲. سوره نور، آيه ۳۹.

شَيْئًا؛ وقتی به سراب رسیدند، می بینند خبری نیست و دستشان خالی است. این قرآنی که ما می‌بوسیم و بالای سر می‌گذاریم، برای این است که ما را با واقعیت آشنا کرده است. گفت چیزی تحصیل کن که با تو باشد؛ زمین را بشناس، زمین‌آفرین را بشناس! آب را بشناس، آب‌آفرین را بشناس! من باید جلوتر بروم و باید اسم من برود، این واقعیتی ندارد، خودت را هدر نده! شیطان هم برای همین کار آمده است! اینها هم که در جهنم رفتند گفتند: ﴿رَبَّنَا ارْأِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا﴾، آن وقت جواب می‌دهد که شما هم مثل آنها هستید، فرقی ندارد.

### ضرورت اداره جامعه با فقه و بیان کاستی‌های آن

بحثی قبلاً مطرح شد که علم ملکوتی ائمه (علیهم السلام) برتر از آن است که سند فقهی باشد. مستحضرید که جامعه را فقه دارد اداره می‌کند، درست است که علوم دیگر محترم هستند؛ اما اساس کار در جامعه - چه نظام، چه دولت و چه ملت - با حلال و حرام و واجب و مکروه و اینها وابسته است، پس فقه است که دارد جامعه را اداره می‌کند، یک؛ فقه تا پویا و بالنده نباشد عاجز است که جامعه را اداره کند، دو؛ فقه پویا رهین اصول پویاست؛ قدری اصول قوی می‌خواهد که فقه پویا تولید کند، چهار؛ اصول امروز آن قدرت را ندارد که فقه پویا تولید کند، پنج؛ سرّ مطلب آن است که عقل در اصول راه ندارد، شش. شما می‌بینید که قطع را در اصول آوردند، باید عقل را بیاورید! عقل چراغ خوبی است، نه قطع! آن وقت اگر عقل بیاید با همه یال و کویال خود می‌آید؛ عقل مقدمات تجربی دارد، نیمه تجربی دارد، تجربیدی کلامی دارد، تجربیدی فلسفی دارد، تجربیدی عرفان نظری دارد، با این نیروی قدر و قوی وارد صحنه می‌شود که با این چراغ می‌شود خیلی چیزها را تشخیص داد. ذره‌ای از قوانین الهی به عهده عقل سپرده نیست! عقل «سراج» است، نه «صراط» و «صراط» هم یعنی دین که يك مهندس دارد و آن خداست ﴿إِنَّ الْحَكْمُ

إِلَّا لِلَّهِ<sup>۱</sup> که انبیا و اهل بیت (علیهم السلام) با وحی آن حکم را می فهمند «و لا غیر». عقل، چه عقل حکیم، چه عقل فقیه و چه عقل فیلسوف يك «سراج» خوبی است که راه را تشخیص می دهد. انسان اگر در حد آفتاب هم باشد از او هیچ کاری ساخته نیست، چون آفتاب مهندس نیست، راه ساز و صراط ساز نیست، آفتاب راه را تشخیص می دهد؛ این راه را وجود مقدس پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام) به ما نشان دادند، پس ما هیچ جا بیراهه نخواهیم رفت، هر جا باشد راه هست، چون برای «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» هست. فرمود ما قوانین را گفتیم، کلیات را گفتیم، اجتهاد برای شماست، این چراغ را روشن کنید، ما این فتیله را بالا کشیدیم «و يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»<sup>۲</sup> با این چراغ شما ببینید که ما چه گفتیم. عقل در مقابل وحی نیست، عقل در مقابل نقل است؛ نقل معتبر و عقل، عقل معتبر و نقل اینها «سراج» هایی هستند که آن «صراط» را بخواهند تشخیص دهند.

در اصول بخشی مورد توجه قرار گرفت که قطع بی مایه بی مایه گان، یعنی قطع قطاع معتبر نیست؛ اما باید شكّ شكّاك را هم مطرح می کردند؛ یعنی هم قطع قطاع، هم شكّ شكّاك در اصول مطرح می شد، يك؛ هم قطع قطاع و شكّ شكّاك در فقه معتبر می شد، دو؛ پس يك نابسامانی بین فقه و اصول هست که شكّاك را به فقه دادند و قطاع را به اصول دادند. قطع قطاع در فروع هم حجت نیست، در اصول هم حجت نیست؛ شكّ شكّاك در فروع هم حجت نیست، در اصول هم حجت نیست؛ کسی تا وارد بحث «شبهه حکمیه» شد شك می کند، این شكّ «كثير الشك» و این مجتهد اصولی شكّاك، نمی تواند پشت سر هم برائت جاری کند؛ اگر شكّ در «مكلّف به» بود، فوراً شك می کند که شكّاك می شود، این که نمی تواند «قاعدۀ اشتغال» جاری کند. در قطع قطاع، تا همین که اذان گفتند این قطع پیدا

۱. سوره انعام، آیه ۵۷.

۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱.

می‌کند و نماز را خوانده است؛ قطع قطع مثل شكّ شكاك در فقه معتبر نیست، شكّ شكاك مثل قطع قطع در اصول معتبر نیست.

عدم طرح حجیت علم غیب ائمه (علیهم السلام) در فقه و اصول از کاستی‌های آن  
اما آن مطلب مهم که در اصول نیامده و باید در اصول می‌آمد تا بسیاری از شبهات پاسخ خود را می‌گرفت، این  
است که علم غیب ائمه (علیهم السلام) معتبر است یا نه؟ این را اصول باید مطرح کند، گرچه در کلام آمده است.  
اگر حضرت امیر (سلام الله علیه) در نوزدهم ماه مبارك رمضان نمی‌دانست که - معاذ الله - با آن علم غیب سازگار  
نیست و اگر می‌دانست چرا رفته شربت شهادت نوشید؟ مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله علیه) که به عرضتان رسید  
صاحب جواهر می‌گوید من فقیهی به حدّ ذهن کاشف الغطاء ندیدم،<sup>۳</sup> ایشان در کتاب شریف کشف الغطاء می‌گوید  
شما باید حواستان جمع باشد، این مطالب عادی بشری را با علم بشری باید حل کرد، علم غیب ملکوتی برتر از آن  
است که در کارهای فقه بیاید. اگر وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرمود من محکمه قضا را با بینه  
و یمین حل می‌کنم، برای این است که آن علم غیب اشرف از آن است که در محکمه قضا و در بحث حلال و حرام و  
نجس و طهارت و امثال آن بیاید! ایشان در صفحه ۲۲۰ «کتاب الصلاة»،<sup>۴</sup> آنجا این فرمایش را دارند که  
می‌فرماید: «الرابع» در اینکه حکم معصومین (علیهم السلام)، علوم غیبی آنها سند حکم فقهی نیست.<sup>۵</sup> فرمود: «فعلم  
سیّد الأوصیاء بأنّ ابن ملجم قاتله و علم سیّد الشهداء (علیه السلام) بأنّ الشمر لعنه الله قاتله مثلاً مع تعیین الوقت لا  
یوجب علیهما التحفظ و ترك الوصول إلى محلّ القتل و على ذلك جرّت أحكامهم و قضایاهم، إلا فی مقامات خاصّة،  
لجهات خاصّة، فإنّهم یحکمون بالبینة و الیمین و إن علموا بالحقیقة من فیض ربّ العالمین، فإصابة الواقع و عدم إمكان

۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۳، ص ۱۰۵؛ «و أستاذی المحقق التحریر الذی لم یکن فی زمانه أقوى منه حدسا و تنبها الشیخ جعفر».

۴. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط - القدیمة)، ص ۲۲۰.

۵. کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط - الحدیثة)، ج ۳، ص ۱۱۳؛ «الرابع: فی أنّ حکم التحیّر و الخطأ هل یجرى بالنسبة إلى المعصومین من الأنبیاء و المرسلین و الأئمّة الطاهرین

علیهم السلام أو لا؟».



حصول الخطأ و الغفلة منهم بالنسبة إلى الأحكام و بيان الحلال و الحرام و كذا و كذا»، بعد می فرماید خلاصه اینکه جای علم ملکوتی بالاست، آن را که آدم برای کار جزئی نمی آورد. احکام بشری با علوم بشری حل می شود و این را اصول باید مطرح کند! اگر اصول مطرح می کرد این شبهات «لا ینحل» تکرار نمی شد دور قمری و باطل نمی زد که آیا ائمه (علیهم السلام) می دانستند؟ بله، یقیناً می دانستند؛ اما آن علم سند فقهی نیست. مگر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در بین این «مدعی» و «مدعی الیه» حق با چه کسی است؟ تمام اعمال به اینها عرضه می شود اینها نمی دانند - معاذ الله - که «مدعی» دروغ می گوید یا «مدعی الیه» دروغ می گوید؟! خود حضرت صریحاً فرمود که اگر کسی به محکمه من آمد و من حکم کردم و بین او دروغ بود یا «یین» او کاذب بود، کاری را خلاف شرع انجام داد و مالی را از من بُرد «قِطْعَةً مِنَ النَّارِ»،<sup>۱</sup> مبدا بگویند که من از دست خود پیغمبر گرفتم! بنا بر این نیست که ما به علم غیب عمل کنیم، اگر بنا بود ائمه (علیهم السلام) به علم غیب عمل کنند که همه مجبور بودند کار صالح انجام دهند؛ فرمود فعلاً پرده محفوظ است و شما را ما آزاد گذاشتیم، محکمه حساب هم سر جای خود محفوظ است؛ گاهی البته ضرورت معجزه و امثال آن حساب دیگر است؛ ولی بنا بر این نیست که علم غیب سند حکم فقهی باشد.

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۴۱۴؛ «إِنَّمَا أَقْضَىٰ بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئًا فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِرِ قِطْعَةٍ مِنَ النَّارِ».